دکتر ذبیح الله صفا

آیین سخن

مختصری در معانی و بیان فارسی

چاپ سوم تهران مهرماه ۱۳۳۷

چاپخانه دانشگاه

دکتر ذبیح الله صفا

آیین سخن

مختصری در معانی و بیان فارسی

چاپ سوم تهران مهرماه ۱۳۳۷

چاپخانه دانشگاه

مقدمه

مراد ما از نگارش این سطور شرح مختصری است از بعض قواعد معانی و بیان باذکر نمونه هایی از سخنان فارسی چنانکه قابل استفادهٔ مبتدیان در تحصیل علوم ادبی باشد و درك مقدماتی را از این علم برای آنان میسر سازد پس خوانندهٔ گرامی نباید منتظر بحثهای دقیق این علم در این مختصر باشد ویا بخواهد همه اصولی را کـه مورد تحقیق و بحث علمای این علم قرار گرفته است در این وجیزه بیابد ونیز از آنجا که مراد ما در این مختصر تطبیق اصول وقواعد معانی و بیان بر گفتار شاعران و نویسندگان فارسی است ما را از ذکر شواهد و امثال عربی که یافتن آنها در کتب عربی معانی و بیان آسانست، معذور خواهد داشت وعنداللزوم بدانها مراجعه خواهد کرد.

تاریخ علم معانی و بیان تحقیق در قواعد فصاحت و بلاغت زبـان عرب از موضوعاتی است کـه از نخستین روزگاران تمدن اسلامی آغاز شد. چنانکه میدانیم منشاءِ علوم ادبی عرب علم روایة است که باذکر امثال وانساب وروایات واشعار و لغات عرب همراه بود و باگنجینه‌هایی که بهمت روات فراهم آمد تحقیق درادب عربی ازهمه‌حیث میسر گشت وحتی باید گفت غالب علوم ادبی ازاین فن نشأت کرد

ازطرفی دیگر تحقیق در دلایل اعجاز قرآن کریم ووجوه امتیازات ادبی آن نیز درآغاز دورهٔ بنی عباس مورد توجه مسلمین بود وبرای آنکه محققان فن دراین امر ازعهدهٔ مطالعه برآیند دقت درموارد قوت وضعف سخنوران عرب نیز آغاز شد وبدین ترتیب درقرن دوم وسوم هجری در کتب

عمر بن علی نظامی سمرقندی معروف بنظامی عروضی تألیف شد که در دو مقاله اول آن (درماهیت دبیری ودرماهیت علم شعر) بحثی درشرایط نثرو نظم مطبوع و نویسنده وشاعر استاد ، شده‌است.

کتاب بسیارمعتبری که دراوایل قرن هفتم درفنون مختلف شعر و از آن جمله مباحثی ازبلاغت نوشته شد کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمدبن قیس رازی است که مبحثی خاص بنقدالشعرو محاسن شعروفصلی مهم درشرایط شعردارد وبرروی هم این کتاب آخرین کتاب مهمی است که درفنون شعر نگاشته‌شده‌و بعدازآن باآنکه چند کتاب بزبان فارسی دراین باب پرداخته شد ، هیچیك رااهمیت وسندیتی چنانکه قابلیت ذکر بدانها بخشد ، نیست.

فصاحت و بلاغت

کلام فصیح و بلیغ که شایستهٔ گویندگان و نویسندگان بزرگ است کلامی‌است که موجب انبساط حال و یا انقباض آن گردد و شنونده را برامورى کـه گوینده بخواهد تحریض کند و یا از مقصودی باز دارد. کلامی که از آن توقع تأثیر دارند اگر عاری از اسباب فصاحت و بلاغت باشد علاوه برآنکه وافی بمقصـود گوینده نیست ، ویرا ازآنچه بخواهد باز میدارد و گاه نتیجهٔ معکوس میبخشد. پس لازمهٔ کلام مؤثر ، فصاحت وبلاغت آنست و مااینك بشرح هریك ازآندو میپردازیم:

فصاحت فصاحت درلغت بمعنی‌ظهوردربیان‌است‌وآنرا درفارسی گشاده‌ـ سخن شدن (صراح اللغة) و چرب زبانی و گویایی و گشاده زبانی گویند. گشاده سخن وچرب زبان و گویا یعنی فصیح؛ و گشاده زبان در دوبیت ذیل ازفردوسی نخست بمعنی‌مرد فصیح و دوم بمعنی زبان فصیح است:

جوانی بیامد گشاده زبان — سخن گفتن‌خوب‌وطبع‌روان...

گشاده‌زبان‌وجوانیت‌هست — سخن گفتن پهلوانیت‌هست...

فصاحت در اصطلاح علمای بلاغت بسه مورد اختصاص دارد و برسه قسم است فصاحت کلمه ـ فصاحت کلام ـ فصاحت متکلم.

الف ـ فصاحت کلمه : فصاحت کلمه یا فصاحت مفرد، خالی بودن کلمه است از چهارعیب وآنها عبارتند از:

۱ـ تنافرحروف وآن ترکیب در کلمه بنحوی است که تلفظ آنرا

دشوار کند. بعبارت دیگر تنافر حروف چنانست که: «حروف از یك دیگر گریزان بود و ناساخته»[۱] مانند پنهانست بسکون نون وسین وتاء در بیت ذیل:

دو دهان داریم گویا همچو نی — یك دهان پنهانست در لبهای وی
(مولوی)

۲ ـ غرابت استعمال آن وآوردن کلمهٔ مهجوراست در سخن چنانکه خواننده وشنونده را فهم معنی آن دشوار باشد مانند نعیق و عشیق وسحیق که برای فارسی زبانان فهم آن دشواراست:

غرابا مزن بیشتر زین نعیقا — که مهجور کردی مرا از عشیقا...
ایا رسم اطلال معشوق وافی — شدی زیر سنگ زمانه سحیقا
(منوچهری)

۳ ـ مخالفت قیاس وآن آوردن کلمه ییست خلاف قاعدهٔ دستوری[۲]

٤ ـ کراهت درسمع یعنی ناخوش آمدن کلمه در گوش وآن براثر رعایت نکردن حسن ترکیب اصوات است در کلمه[۳].

---

۱ ـ ترجمان البلاغه چاپ ترکیه ص ۱۳٤

۲ ـ مانند پاکیدن ومکیدن و چهچهیدن دراین ابیات:

نیست از پاکیدن کفار تیغت را ستوه — نیست از بخشیدن اموال طبعت را ملال
(رشیدی سمرقندی)

شکر لله که ما مکیدیم — تربت پاك پیمبر دیدیم
(طرزی افشار)

غنچه می چهچهد چو بلبل مست — گر ببیند رخ تو در گلشن
(حاذق تبریزی)

۳ ـ مانند آدمم دراین مصراع: «گفت خاموش که یوسف بیقین آدمم است»

ب ـ فصاحت کلام : فصاحت کلام درصورتی میسر است که مفردات (کلمات) آن خالی از عیوب مذکور و خود از شش عیب خالی باشد بدین شرح :

۱ ـ تنافر که آنرا بتنافر درکلمات و تنافر درمعنی منقسم میدارند. تنافر در کلمات آنست که وضع ترکیب کلمات تلفظ کلام را دشوار کند و بعبارت دیگر کلمات ازیکدیگر گریزان باشند[۱] وتنافر درمعنی آنست که اجزای کلام ازحیث معنی بایکدیگرسازگار نباشد[۲]

۲ـ ضعف تألیف وآن عبارتست ازترکیب کلام بخلاف قواعدنحوی وبا این عیب کلام نه تنها فصیح نیست بلکه فهم آن هم میسر نخواهد بود.

۳ـ تعقید لفظی و مراد ازآن آوردن کلامی است که درآن ترتیب کلمات خلاف ترتیب مقصود باشد چنانکه فهم معنی ساده رادشوار کندمانند:

پسنده است بازهد عمار وبوذر　　　کند مدح محمود مرعنصری را ؟

(ناصرخسرو)

یعنی عنصری راپسندیده است که بازهدعمارو بوذرمدح محمود کند؟ وچنانکه دیده میشود درین بیت ترتیب کلمات بخلاف ترتیب معانی است.

٤ ـ تعقید معنوی آنست که در کلام کنایات و اشارات دور از ذهن

---

۱ ـ مانند : شکرك از آن دولبك تو بچنم اگر بویله کنی　بسرك تو که بزنمت بمدر اگر تو گله کنی
(منسوب بعنصری)

۲ ـ مانند این دوبیت که رادویانی (ترجمان البلاغه ص۱۳۵) درمدح محمودو بهنیت خانهٔ زرین ازشاعری نقل کرده است:

خانهٔ زرین پادشاه جهانست　　　درسخن یك خدا چه جای گمانست
قارون گویند گنج داشت نهانی　　　شاه بلند اختراست وسخت کمانست

و چنانکه ملاحظه میشود میان دومصراع هربیت مطلقا ارتباطی ازحیث معنی موجود نیست.

آورند چنانکه برای درك آنها محتاج تفکروتأمل ونیازمند لوازم‌ووسایط بسیارباشیم مانند این ابیات :

دل آسوده‌یی‌داری‌چه‌میپرسی‌ز آرامم نگین رادرفلاخن‌مینهدبی‌تا بی‌نامم
(صائب)

آهوی آتشین‌روی‌چون‌در بره‌در آید کافورخشك گردد با مشك تر برابر
(خاقانی)

وجود جودتورابیچ‌فتادا گرنه‌وجود به نیمه باز قضا میفروخت اجری را
(انوری)

۵- تتابع اضافات و آن آوردن چندمضاف‌الیه‌با کسره‌های‌اضافه‌است بی‌آنکه ازیکدیگر گسسته شوند (این عیب ازعیوب مسلم‌فصاحت‌نیست) مانند این بیت :

خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را زسبیل
(سعدی)

۶ ـ کثرت تکراریعنی آوردن یك کلمه چند بار در یك عبارت و یا درعبارات نزدیك بیکدیگرمانند :

گو گوتن گوسر گونهاد گوآبین گو گودل گونژاد
(ملك‌الشعراء صبا)

پیداست که درموارد لزوم یعنی وقتی که اجتنات ازتکرارمایهٔ ترك قوانین صرفی ونحوی گردد تکرار را نمیتوان از معـایب کلام و مخل فصاحت‌آن دانست.

ج ـ **فصاحت متکلم :** فصاحت متکلم عادت و ملکهٔ نفسانی متکلم است برآوردن کلمات و کلام فصیح واین‌قدرت بیان‌علاوه برذوق‌واستعداد

فطری محتاج مهارت درمطالعهٔ آثاراستادان بزرگ وفصحای زبانست.شرط عمدهٔ فصاحت متکلم آنست که همیشه سخنان فصیح آورد ودرهیچ حال ازاین امرعاجز نباشد بنابراین کسی را که بندرت وبرحسب اتفاق کلام فصیح آورد فصیح نتوان گفت.

بلاغت

بلاغت یعنی رسایی کلام و چیره زُبـانی (صراح اللغة) و در اصطلاح علم بلاغت آنرا هم برای کلام آورند (کلام بلیغ) وهم برای متکلم (متکلم بلیغ) و چون مراداز بلاغت رسانیدن مقصود است آنرا برای کلمه نمیتوان آورد چه کلمه بتنهایی هیچگاه رسانندهٔ مقصوٌد وغرضی نتواند بود وتنها مبین مفاهیم ذهنیه است

صفت بلاغت وقتی برای کلام ثابت است که آنرامطابق مقتضای مقام وحال گویند مثلاا گرمقتضای حال اطناب و تفصیل است کلام را مفصل آورند واگر بعکس مقتضـای حال شنونده ایجاز و اختصار است کلام را مختصر وموجز ادا کنند وهمچنین اگرشنونده منکرحکم است کلام را مؤکد ودرصورتیکه منکرنیست بدون تأکید آورند ودر هریك از موارد اگر خلاف آنچه لازمست عمل شود کلام از حلیهٔ بلاغت عاطل میماند و هرچه شرط ایراد کلام بمقتضای حال بیشتررعایت شودمرتبهٔ آن دربلاغت بالاتراست. این نکته را هم باید دانست که بلاغت درمعنی کلام است چنانکه فصاحت در الفاظ و چگونگی ترکیب آنها ، پس شرط عمدهٔ بلاغت کلام فصاحت آنست یعنی کلام غیرفصیح را اگرچه مطابق مقتضای حال شنونده یا خواننده بیاورند اثری نخواهد داشت زیرا دریـن حال کلام وافی بمقصود نتواند بود متکلم بلیغ کسی را گویند که آوردن کلام بلیغ ملکهٔ نفسانی او شده باشد وبتواند درعین ایراد کلمات و کلام فصیح بی رنج وتکلفی آن را بتناسب حال ومقام ادا کنند.

علم‌معانی

تعریف وموضوع وفایدهٔ علم‌معانی

علم‌معانی علم باصول وقواعدیست که بیاری آنها کیفیت مطابقهٔ کلام بامقتضای حال ومقام‌شناخته میشود. موضوع آن الفاظی است که رسانندهٔ‌مقصود متکلم باشد وفایدهٔ آن آگهی بر اسرار بلاغت است در نظم ونثر.

مباحث علم‌معانی

در این‌علم از چند مبحث اساسی که هریك منقسم باقسامی میشود بحث میکنند زیرا کلام یاخبری است(خبر) ویا انشائی(انشاء). درصورت اول بحث در «اسناد» و تحقیق در «مسندالیه» و متعلقات آن پیش میآید. اسناد ممکن است بنحو «قصر یا حصر» صورت پذیرد وجمله‌های خبری وانشائی که در کنار یکدیگر قرار گیرند، میتوانند بهم معطوف گردند (وصل) و یا بنحو انفصال از یکدیگر آورده‌شوند (فصل) وهمچنین میتوان معنی مقصودرا در کمترین کلمات (ایجاز) ویا در کلمات بسیار (اطناب) ویا در کلماتی که مساوی معنی باشد (مساوی) آورد. نظر بدین مراتب مباحث ذیل دراین وجیزه مورد بحث قرار میگیرد:

۱ ـ اسناد خبری : (الف ـ خبر. ب ـ مسندالیه. ج ـ مسند)

۲ ـ قصر

۳ ـ انشاء

٤ ـ وصل وفصل

۵ ـ ایجاز واطناب ومساوات

۱ ـ اسناد خبری

خبر کلامی است که درآن حکمی باثبات یابنفی راجع بامری در خارج شده باشد وبهمین سبب آنرا محتمل صدق و کذب میدانند. مقصود ازخبر یاآگهی دادن واقعه بشنونده است ویااظهاراطلاع برآنچه شنونده میداند ولی گاه مقاصد دیگری نیز ازآن درنظر گوینده هست مثلاً :

۱ ـ گاه برای فرح وانبساط خاطر است یابشارت چنانکه در این ابیات می بینیم:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید　　نوید فتح وبشارت بمهروماه رسید
(حافظ)

دوست بازآمد ودشمن بمصیبت بنشست
باد نوروز علی رغم خزان باز آمد
مژدگانی بده ای نفس که سختی بگذشت
دلگرانی مکن ای جسم که جان بازآمد

۲ـ اظهار تأثر واندوه برامری مانند:

امروز درفراق تو دیگر بشام شد　　ای دیده پاسدار که خفتن حرام شد
(سعدی)

هرشبنمی دراین ره صدموج آتشین است
دردا که این معمی شرح وبیان ندارد
مسلمانان مرا وقتی دلی بود　　که باوی گفتمی هر مشکلی بود
(حافظ)

۳ـ استرحام وبرانگیختن رحم وشفقت کسی مانند:

پیری کهن و شکسته حالم ای تازه جوان بگیر دستم

(ادیب پیشاوری)

بیش احتمال سنگ جفا خوردنم نبود

کز رقت اندرون ضعیفم چو جام شد

(سعدی)

٤ـ توبیخ وملامت ویاتحریض شنونده ازطریق نکوهش:

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کآدمی را بتر از علت نادانی نیست

دنیا که دراومردخدا گل نسرشته‌است

نامرد که ماییم چرا دل بسرشتیم

(سعدی)

جمله خبری بمقتضای حال و مقام ممکن است بصورتهای مختلف آورده شود مثلا اگر شنونده خالی‌الذهن وجاهل بحکم کلام باشد ویا درصورت علم واطلاع کاهلی ورزد برای‌تنبیه‌وی، واگر بترسد برای‌تشجیع وبرانگیختن او، کلام را بتوضیح و تصریح آورند، یااگر منکر باشد بتأکید، برحسب مرتبهٔ انکار وی مانند:

آفرین ومدح سودآیدهمی گر بگنج‌اندر زیان‌آیدهمی

(رودکی)

همانا که در فارس انشای من چومشك‌است‌بی‌قیمت‌اندرختن

(سعدی)

گاه ممکن است حکمی را بی آنکه حاجت بتأکید باشد بسبب رواج تأکید ومسلمیت آن مؤکد سازند مانند:

این سراییست که البته خلل خواهدیافت
خنك آن قوم که دربند سرای دگرند
(سعدی)

وتأکید ممکن است بوسیلهٔ قسم صورت گیرد مانند:

بخورشید و روشن روان زریر — بجان پدرم آن گرانمایه‌شیر
که‌من زین پشیمان کنم شاه‌را — برافروزم این اختر و ماه را
(فردوسی)

بمردی که ملك سراسر زمین — نیرزد که خونی چکد برزمین
(سعدی)

ویا بوسیلهٔ یکی ازادات تأکید مانند همانا، البته، هر آینه، همی ونظایر آن و همچنین اگر مخاطب غافل باشد اورا بادات تحذیر وتنبیه ویا افعالی که افادهٔ معنی تحذیر کند ویاتکرار فعل که خود بمنزله تأکید وتحذیر است ازغفلت بیرون آورند مانند:

تا نباشی حریف بیخردان — که نکو کار بدشود زبدان
(سنائی)

زینهار ای یار گلرخ زینهار — بی گنه برمن‌مکن تیزی چوخار
(سنائی)

تا کی ازخانه هین ره صحرا — تا کی از کعبه‌هین‌در خمار
(سنائی)

آن‌راه دوزخ‌است که‌ابلیس میرود   بیدارباش تاپی‌آن راه‌نسپری
(سعدی)

مکن شهریارا جوانی مکن   چنین در بلا کامرانی مکن
(فردوسی)

اسناد را بـاسناد حقیقی ومجازی منقسم میدارند. اسناد حقیقی عبارتست از نسبت دادن فعل بفاعل حقیقی‌خود بنابراعتقاد متکلم واین را در اصطلاح «حقیقت عقلی»، گویند واسناد مجازی نسبت دادن فعل‌است بغیر فاعل حقیقی وآنرا دراصطلاح «مجاز عقلی» نامند:

قبضهٔ خنجرت جهانگیر است   گرچه‌یکمشت‌استخوان‌باشد
(انوری)

جملهٔ خبری از دوجزء اصلی تشکیل میشود: مسند الیه ومسند، وماا اینك جداگانه بشرح هریك مبادرت میجوییم:

۲- مسندالیه

مسند الیه کسی یاچیزیست که فعل یاصفت یاحالتی‌رابدان نسبت دهند وآن ممکن است در کلام‌مذکور یامحذوف باشد ـ ومعرفه یانکره ومقدم یامؤخر. وماا کنون بذکر یکایك این احوال میپردازیم:

الف ـ ذکروحذف مسندالیه ذکر مسندالیه تاوقتی که قرینه ویـا دلیلی برای حذف آن نباشد واجب است. زیرا درغیر این صورت کلام مبهم میشود ومعنی‌آن بفهم درنمیآید. گاه ممکن است ذکر مسندالیه در کلام لازم نباشد لیکن گوینده برای تعظیم یاتحقیر مسندالیه یابرای ایضاح وتقریرآن ویا بعلت ضعف قرینه

وبیم آنکه مخاطب درصورت حذف نتواند آنرا بشناسد ونیز برای تعجب یا برای تیمن وتبرك آنرا مذکور دارد. مثلا درابیات ذیل مسندالیه دوبار برای ایضاح وتقریر ذکر شده است :

چون نگه کرد بدان دخترکان مادر پیر
سبز بودند یکایك چه صغیر وچه کبیر
کردشان مادر بستر همه ازسبز حریر
نه‌خورش‌داد مرآن بچگکانرا ونه‌شیر
نه‌شغب کردند آن بچگکان ونه نفیر
بچهٔ گرسنه دیدی که ندارد شغبی ؟
(منوچهری)

ودربیت ذیل برای تعظیم واحترام در مرتبهٔ دوم بیان شد :

آمدای سید احـرار شب جشن سده
شب جشن سده را حرمت بسیار بـود

ودر بیت ذیل برای تحقیر ذکر شده است :

توآنی که گفتی که رویین‌تنم
بلند آسمـان بر زمین افکنم
(فردوسی)

اما حذف مسندالیه درصورتی ممکن‌است که:

۱ ـ قرینهٔ لفظی یـامعنوی برای آن موجود بـاشد درابیات ذیل مسندالیه جز دوبـار که نخست برای ضرورت ودوم برای ایضاح وتقریر ذکر شده درباقی موارد بقرینهٔ لفظی محذوف گردیده است :

چنین خواندم امروز در دفتری
که‌زنده‌است‌جمشیدرادختری
بود سالیـان هفتصد هشتصد
که‌تااوست محبوس درمنظری

هنوز اندر آن خـانـهٔ گبرکان بمانده‌است برپای چون‌عرعری
نه‌بنشیند از پـا ونه یکزمـان نهد پهلوی خویش بر بستری
نگیرد طعـام و نگیرد شراب نگوید سخن باسخن گستری
(منوچهری)

وهمچنین است دراین بیت حافظ:

گداخت جان که شود کاردل تمام ونشد
بسوختیم درین آرزوی خـام و نشد

ودر ابیات ذیل همه‌جا مسندالیه که ظرف زمانست بقرینهٔ معنوی حذف شده است :

صبح است ساقیـا قدحی پرشراب کن
دور فلك درنگ ندارد شتـاب کن
(حافظ)

صبح است وژاله میچکد از ابر بهمنی
ساقی زجـای خیز و بده جـام یکمنی
(حافظ)

وقت عیش وطرب وبستان است روز بـازار گل و ریحـانست
(انوری)

وهمچنین است در ابیـات ذیل که قرینهٔ معنوی واضح وحذف مسندالیه لازم است :

بهر نکته که خسرو ساز میداد جوابش‌هم به نکته بـاز میداد
نخستین بار گفتش از کجـایی بگفت از دار ملك آشنـایی

بگفت آنجا بصنعت درچه کوشند بگفت انده‌خرند وجان‌فروشند

بگفتا جان فروشی در ادب نیست

بگفت ازعشق بازان این عجب نیست

(نظامی)

۲ ـ مراد پنهان کردن مسندالیه از مخاطب و یا از دیگر مستمعان باشد.

۳ ـ درموردی که متکلم فرصت ذکر مسندالیه‌را نداشته باشد.

٤ ـ درموردی که مسندالیه نزد مخاطب معلوم و معهود باشد. ومواردی ازاین قبیل.

ب ـ تعریف و تنکیر مسندالیه مسندالیه را باید تاممکن‌است ظاهر و آشکار و غیر مبهم‌آورد زیرا کلام در صورتی دریافته میشود که رکن اصلی آن یعنی مسندالیه را ظاهر و معرفه آوریم وتعریف ممکن است باسم باشد ویا بضمیر اشاره مثل :

این همان چشمهٔ‌خورشید جهان افروزست

که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

(سعدی)

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست

چشم‌میگون لب خندان دل‌خرم بااوست

(حافظ)

ویا بضمیر متکلم و مخاطب وغایب واین در صورتی است که گوینده از حال خویش یامخاطب یاغایب سابق‌الذکر خبر دهد مانند:

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام ببد دیدن
(حافظ)

تو به آن گوهر یکدانه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملك
(حافظ)

او درمن‌و من در او فتاده خلق از پی‌ما دوان وخندان
(سعدی)

ویا باسم اشاره مانند امشب دربیت ذیل :

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشبست
یا رب این تأثیر دولت در کدامین کوکبست
(حافظ)

ومانند این بیت :

بپیش‌همای‌اجل کش چومردان بعیاری این خانهٔ استخوانی
(سنائی)

ویابوسیلهٔ ندا :

ای که در نعمت ونازی بجهان غره مباش
که محال است درین مرحله امکان خلود
(سعدی)

ای‌آنکه باقبال‌تو درعالم نیست گیرم که‌غمت‌نیست‌غم‌ماهم‌نیست؟
(سعدی)

ویاتعریف بموصول مانند :

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند
(حافظ)

آنکه در بحرقلزم‌است غریق چه تفاوت کند ز بارانش
(سعدی)

ویاتعریف باضافه مانند: در میکده‌ـروی‌نیاز ـ صحن بستان ـ صحبت‌یاران‌ـ وقت گل ـ وقت میخواران ـ ایاز من، دراین سه بیت:

المنةلله که در میکده باز است ز آنرو که‌مرا بردراو روی‌نیازاست
(حافظ)

صحن بستان ذوق بخش وصحبت یاران خوشست
وقت گل‌خوش‌باد کزوی وقت‌میخواران‌خوشست
(حافظ)

محمود را دمی که بـآخر رسید عمر
میداد جان بزاری و میگفت ایاز من
(حافظ)

در موارد ذیل مسندالیه را نکره میآورند:

۱ـ درمواردی که متکلم بخواهد حکمی را برای عدهٔ نا محدودی ثابت بداند مانند:

هرآنکس که اندیشهٔ بد کند بفرجام بد بـاتن خود کند
(فردوسی)

هر که نا مهربان بود یارش واجبست احتمال آزارش
(سعدی)

هر که از یار تحمل نکند یار مگویش
وآنکه درعشق ملامت نکشد مردمخوانش
(سعدی)

۲ـ درصورتیکه متکلم نخواهد مسندالیه را بمخاطب بشناساند :

یکی پادشه‌زاده در گنجه بود　　که دوراز تو، ناپاك سرپنجه بود
(سعدی)

یکی پیش دانای خلوت نشین　　بنالید وبگریست سر بر زمین
(سعدی)

۳ـ هنگامی که قصد متکلم بیان افراد نوعی باشد مانند :

هر کجا پویی زمینا خرمنی　　هر کجاجویی زدیباخر گهی است
نر گس تازه میان مرغزار　　همچودرسیمین‌زنخ‌زرین‌چهی است

٤ـ درموردی که مراد بیان افراد شخصی باشد :

تیر از کمان چورفت نیاید بشست باز
پس واجب است در همه کاری تأملی
وقتی بقهر کوش که صد کوزهٔ نبات
گه گه چنان بکار نیاید که حنظلی
(سعدی)

درمواردی ازقبیل تحقیر تاتعظیم وتکثیر یاتقلیل‌هم ممکن است مسندالیه‌را نکره آورند .

ج ـ تقدیم و تأخیر مسندالیه

چون مسندالیه محکوم‌علیه است ناچار باید بر حکم مقدم داشته شود . علاوه براین گاه برخی اغراض ومقاصد نیز تقدم آنرا واجب میدارد مثلا

درمورد بشارت دادن بامری مانند :

مژده ای دل که مسیحا نفسی میآید
که زانفاس خوشش بوی کسی میآید
(حافظ)

ویا درمورد دلتنگی وضجرت ازچیزی مثل :

ابرآمد وباز برسر سبزه گریست		بی‌بادهٔ گلرنگ نمی‌باید زیست
این‌سبزه که‌امروزتماشا گه‌ماست		تا سبزهٔ خاک‌ما تماشا گه کیست
(خیام)

ویادرمورد تفاؤل واظهار مسرت نسبت بمسندالیه مانند :

قطب سپهر رفعت یعنی رکاب‌شاه		دراوج‌دارملک‌رسیداز کران آب
(خاقانی)

ویاتصریح برنفی عموم مانند :

بجز خیال دهان تو نیست در دل تنگ
که کس مباد چو من درپی خیال‌محال
(حافظ)

کس نیست که تابروطن خود گرید
بر حال تباه مردم بد گرید
دی بر سر مرده‌یی دو صد شیون بود
امروز یکی نیست که بر صد گرید
(کمال‌الدین‌اسمعیل)

وامثال این موارد. اما تأخیر مسندالیه درمواردی لازمست که باید مسند را مقدم آورند وشرح این موارد بیاید.

۲ ـ مسند

ذکر وحذف مسند مسند فعل یاحالت یاصفتی است که بمسند الیه نسبت داده‌شود بایجاب یابسلب وآنرا باید همیشه در کلام مذکور داشت زیرا مبنای خبر وحکم است وبی‌آن معنی جمله تمام نمیشود. علاوه‌بر این دلیل گاه دلایل دیگری‌نیز ذکر مسند را لازم میکند مانند مزید تقریر ویاالتذاذ یاتعظیم وتحقیر وامثال این‌موارد.

اما حذف‌مسند بهرمنظور که باشد بایدباقرینه صورت گیرد خواه آن قرینه لفظی باشد مانند :

دیدهٔ اهل طمع زنعمت دنیا　　　پر نشود همچنانکه چاه زشبنم

(سعدی)

زاهد برو که طالع اگر طالع منست
جامم بدست باشد و زلف نگار هم
ما عیب کس بمستی ورندی نمیکنیم
لعل بتان خوشست ومی‌خوشگوار هم

(حافظ)

ویا معنوی مانند :

سرو بالا دار در پهلوی مورد　　　چون درازی در کنار کوتهی
دو یدم‌من ازمهر نزدیك‌اوی　　　چنان‌چون برخواهری‌خواهری

(منوچهری)

تقدیم وتأخیر مسند مسند معمولا در کلام مؤخر است مگر آنکه بعضی از اغراض باعث تقدیم آن شود مثلا درمورد

بشارت و اظهار سرور از وقوع امری مانند :

باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده
دروازهٔ بلا را بر خلق باز کرده
(مولوی)

ویادرموردی که ذکر مسند غرض اصلی متکلم از کلام باشد مانند:

عافیت می‌طلبد خاطرم ار بگذارند
غمزهٔ شوخش و آن طرهٔطرار دگر
(حافظ)

ویا اظهار تأسف وتحسر بروقوع امری که مسند واقع شده است مانند :

راز سربستهٔ ما بین که بدستان گفتند
هر زمان بادف ونی برسر بازار دگر
(حافظ)

ویا برای تفاؤل مانند :

خجسته روز کسی کز درش توباز آیی
که بامداد بروی تو فال میمونست
(سعدی)

اطلاق و تقیید مسند الیه و مسند

مسند و مسندالیه ممکن است مطلق باشند یعنی گوینده آنهارا مقیدبهیچ قیدی مانندصفت وتأکید وامثال آنها نکند وممکن است مقید بیکی از قیود ذیل باشند :

اول بقید وصفت مانند :

من سر گشته هم از اهل سلامت بودم
دام را هم شکن طرهٔ هندوی تو بود
(حافظ)

امیر عدو بند کشور گشای جوابش بگفت ازسرعقل ورأی
(سعدی)

زاهد خلوت نشین دوش بمیخانه شد
از سر پیمان برفت باسر پیمانه شد
(حافظ)

وممکن است صفت را بصورت جملهٔ موصولی بعد از مسندالیه آورند و پیداست که در این صورت مراد صفتی نیست که در دستور زبان ازآن یاد میکنند، مانند :

صبح خیزان کآستین برآسمان افشانده‌اند
پای کوبان دست‌همت برجهان افشانده‌اند
(خاقانی)

دل که از ناوك مژگان تو درخون میگشت
باز مشتاق کمانخانهٔ ابروی تو بود
(حافظ)

دوم بقید تأکید که معمولا برای تقریر حکم یارفع توهم خلاف یاجایگزین ساختن خبر درذهن مستمع آورند وتأکید ممکن است بوسیلهٔ یکی از قیود صورت گیرد ویا از طریق تکرار ویا با آوردن ضمیر مشترك وامثال اینها چنانکه درشواهد ذیل می بینیم :

عالم وعـابد وصوفی همه طفلان رهند

مزد اگرهست بجز عارف ربانی نیست

(سعدی)

ساقی ار باده از این دست بجام اندازد

عـارفان را همه در شرب مدام اندازد

(حافظ)

تو گفتی نای رویین هرزمانی بگوش اندر دمیدی یك دمیدن

(منوچهری)

خوش باش که این عمر عزیز است عزیز

می نوش که این قصه دراز است دراز

(خیام)

من سر گشته هم از اهل سلامت بودم

دام را هم شکن طرهٔ گیسوی تو بود

(حافظ)

پرده بردار که بیگانه خود آنروی نبیند

تو بزرگی و در آیینهٔ کوچك ننمـایی

(سعدی)

سوم بقید حال مانند:

دوش میآمد و رخساره برافروخته بود

تا کجـا باز دل غمزده یی سوخته بود

(حافظ)

چهارم بقید اضافه مانند:

خجسته در گه محمود زاولی دریـاست
کـدام دریـا کاو را کرانه پیدا نیست
(فردوسی)

آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت
چهـرهٔ خندان شمع آفت پروانـه شد
(حافظ)

پنجم بقید شرط مانند:
گر این تیر از ترکش رستمی است نه برمرده برزنده باید گریست
(فردوسی)

گربهٔ مسکین اگر پرداشتی تخم گنجشک از زمین برداشتی
(سعدی)

طایر دولت اگر باز گذاری بکند یار باز آید و باوصل قراری بکند
(حافظ)

٤ ـ قصر

حصر یـا قصر در اصطلاح اثبـات حکم یاصفت است برای کسی یـا چیزی بنحو انحصار و نفی حکم از غیر آن. مثلا اگر گوئیم «جز تو کسی نخواند» و « غیر از او کسی نمیداند » و « تنها من آمدم »، خواندن را به «تو» ودانستن را به «او» وآمدن را به «من» انحصار داده‌ایم. کسی یاچیزی را که حصر برای آن صورت گرفته مقصود فیه وفعل یاحالتی را که بدان اختصاص یافته است مقصور گویند. قصر ممکن است بوسیلهٔ یکی ازادات مانند جز، الا ، غیراز ، مگر ، فقط ، تنها ، که آنها را ادات قصر گویند صورت گیرد مانند:

یك دختر دوشیزه بدو رخ ننماید   الاهمه آبستن والا همه بیمار

(منوچهری)

صاحبدلی نماند درین فصل نوبهار

الا که عاشق گل ومجروح خار اوست

(سعدی)

جز از وی از همه شاهان که داده است

بیك بخشش چهل خروار دینار ؟

(فرخی)

زرنیست جز آتش فسرده   خاکی بیمار بلکه مرده

(خاقانی)

قصر را بقصر حقیقی واضافی وقصر صفت بر موصوف وموصوف بر صفت وقصر افراد وقصر قلب وقصر تعیین منقسم میدارند. قصر حقیقی آنست که اختصاص چیزی بچیز دیگر ازروی حقیقت باشد نه بادعای متکلم و در قصر اضافی اختصاص نسبت بقسمتی ازاشیاء معین است نه همهٔ آنها. در مورداول مانند جزخداوند کسی عالم بحقایق امورنیست ودرمورد دوم مانند: تنها بوعلی همتای ارسطو است. قصر صفت برموصوف[1] انحصار حالتی و صفتی است بر کسی یا چیزی وبالعکس، چنانکه در شواهد مذکور دیده میشود. قصر افراد نسبت دادن یك صفت تنهاست برموصوف مانند: «مانی فقط نقاش بود» یعنی صفتی غیرازاین نداشت واین درحالی است که مخاطب برای موصوف صفاتی دیگر قائل باشد.

۱ ـ دراینجا مرادازصفت وموصوف معنی دستوری آندو نیست بلکه مقصود ازموصوف ذات ومراد ازصفت حالتی است ازحالات آن بنابراین فعل وفاعل ومسند الیه ومسند دراین مورد موصوف وصفتند.

قصر قلب آنست که صفتی را خلاف نظر مخاطب بموصوف نسبت دهند چنانکه اگر مخاطب تصور کند مانی نقاش نبود گوییم مانی فقط نقاش بود.

قصر تعیین آنست که مخاطب درانحصار چندصفت برای یك موصوف متردد باشد و گوینده باحصر یك صفت بدان موصوف اورا از تردید بیرون آورد مثلا متردد باشد دراینکه مانی پیغمبر بود یاشاعر یانقاش ومابگوییم مانی فقط نقاش بود. بنابراین ملاحظه میشود سه نوع اخیر ازقصر تنها باعتبار حال مخاطب است نه‌چیز دیگر.

۵ ـ انشاء

انشاءِ درلغت ایجاد کردن ودراصطلاح امری است که محتمل صدق و کذب نباشد بعبارت دیگر انشاءِ خبردادن ازواقعه‌یی در خارج نیست تا بتوان در آن احتمال صدق و کذب داد بلکه انشاءِ عبارتست از خواستن چیزی بطریق ایجاب یاسلب (انشاءِ طلبی) یـا مدح وذم عقود (انشاءِ غیر طلبی)؛ ودر علم‌معانی انشاء طلبی‌را مورد تحقیق وبحث قرار دهند که معنی خواستن وطلب در آن هست مانند امرونهی وتمنی واستفهام وندا ودعا:

امر علاوه برخواستن بطریق استعلا ممکن‌است درمورددعا وتمنی واسترحام وتهدید وتعجیز وارشاد وتخییر وتعجب وغیره آید چنانکه در مثالهای ذیل می‌بینیم :

یـارب بصدق سینهٔ پیران راستگوی

یـارب بـآب دیدهٔ مردان آشنـا

دلهای خسته را بکرم مرهمی فرست
ای نام اعظمت در گنجینهٔ شفا

یارب قبول کن ببزرگی وفضل خویش
کانرا که رد کنی نبود هیچ ملتجا
(سعدی)

ببند یکنفس ای آسمان دریچهٔ صبح
بر آفتاب که امشب خوشست باقمرم
(سعدی)

دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت
سر من دار که در پای تو ریزم جانرا
(سعدی)

غم زیردستان بخور زینهار — بترس از زبردستی روزگار
زیزدان وازروی من شرم دار — مخور بر تن خویشتن زینهار
(فردوسی)

نای را وارونهاد و گفت زن — گرتو بهترمیزنی بستان بزن
(مولوی)

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش
برجفای خار هجران صبر بلبل بایدش
ایدل اندر بند زلفش از پریشانی منال
مرغ زیرك چون بدام افتد تحمل بایدش
(حافظ)

رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست
کرم‌نما وفرود آ که خانه خانهٔ تست
(حافظ)

چو من زین‌ولایت گشادم کمر تو خواه‌افسر از من‌ستان خواه‌سر
(نظامی)

طاوس بین که زاغ خورد وآنگه از گلو
گاورس ریزه های منقا بر افگند
(خاقانی)

نهی باز داشتن کسی است از کاری و باحفظ همین معنی ممکن است در مواردی ازقبیل تمنی واسترحام و توبیخ وتهدید و تحذیر وامثال آن آید مانند:

پس‌از‌من‌تو‌زود آئی‌ای‌مهربان تواز من مرنج و مرنجان روان
برهنه مکن روی بر انجمن مبین نیز چهر من اندر کفن
(فردوسی)

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست
یا شب وروز بجز فکر توام کاری هست
(سعدی)

زمام‌عقل‌بدست‌هوای‌نفس‌مده که گردعشق‌نگردندمردم‌هشیار
(سعدی)

مکن‌کاری که برپاسنگت‌آید جهان بااین‌فراخی تنگت آید

چوفردا نامه‌خوانان نامه‌خوانند　　تو نام خود نبینی ننگت آید

(باباطاهر عریان)

آفتابا از در میخانه مگذر کاین حریفان

یا بنوشندت که‌جامی یا ببوسندت که‌یاری

(یغما)

تمنی یا **ترجی** خواستن امری ملائم طبع و مورد علاقه ومیل گوینده است وادات آن درفارسی کاش وکاشکی و «بود آیا» و«آیا بود» و «چه‌بودی» ونظایر آنهاست چنانکه درشواهد ذیل دیده میشود :

کاش آنانکه عیب‌من کردند　　رویت ای دلستان بدیدندی

(سعدی)

مرا کاشکی گر خرد نیستی　　گر آگاهی روز بد نیستی

(فردوسی)

کاشکی اندر جهان‌شب نیستی　　تا مرا هجران آن‌لب نیستی

(دقیقی)

بودآیا که درصومعه‌ها بگشایند　　گره‌از کارفروبسته‌ما بگشایند

(حافظ)

نقدهـا را بود آیـا که عیـاری گیرند

تـا همه صومعه داران پی‌کاری گیرند

(حافظ)

آنـانکه خـاك را بنظر کیمیا کنند

آیـا بود که گوشهٔ چشمی بمـا کنند

(حافظ)

چه‌بودی که مرگ آشکارا شدی   سکندر هم آغوش دارا شدی

(نظامی)

استفهام طلب امری است که برمتکلم مجهول باشد بوسیلهٔ یکی ازادوات استفهام وادوات استفهام در فارسی عبارتند از: مگر، آیا، هرگز، که، چه، چرا (ازبهر چرا)، کی، کجا، چگونه، چند. وگاه سؤال بدون ادوات صورت گیرد. «مگر» گاه برای استفهام انکاری و«هرگز» درمورد استفهام تنها برای استفهام انکاری بکار میرود. در شواهد ذیل بکار بردن انواع ادوات استفهام را می‌بینیم:

الا ای که عمرت بهفتاد رفت   مگر خفته‌بودی که برباد رفت

(سعدی)

سیاه‌زنگی هرگزشود سفیدبآب   سپیدرومی هرگزشود سیاه‌بدود؟

(سعدی)

که گفتت برو دست‌رستم بیند   نبندد مرا دست چرخ بلند

(فردوسی)

بدو گفت‌کای رنج دیده پسر   بگیتی چه‌جوید دل نامور

چه نیکوتر ازنره شیر ژیان   به‌پیش پدر بر کمر برمیان

(فردوسی)

ای مرغ پای بسته بدام هوای نفس

کی بر هوای عالم روحانیان پری

(سعدی)

کجـا همی رود آن شاهد شکر گفتار
چرا همی نکند بر دو چشم من رفتـار
(سعدی)

یارب از فردوس کی رفت آن نسیم
یـا رب از جنت که آورد این پیام
(سعدی)

کجاست آنهمه خوبی کجاست آنهمه حسن
کجاست آنهمه نیرو کجـاست آنهمه حال
(کسائی)

چونی ز گزند خاك چونی   وز هیبت این مغـاك چونی
چونست عقیق آبـدارت   و آن غـالیه‌هـای تابدارت
(نظامی)

چگونه بر خورم از وصل آن بت دلبر
که سوخت آتش‌هجرش دل من اندر بر
(عنصری)

چند گویی که چو هنگام بهار آید
گل بکار آید و بـادام ببـار آید
(ناصرخسرو)

این‌حوری دست درخضابست   یا مـاه دو هفته در نقـابست
(سعدی)

این تویی بامن و غوغای رقیبان از پس
این منم بـاتو گرفته ره صحرا در پیش
(سعدی)

برای تحقیق درمعانی مختلف استفهام وموارد آنهـا بکتب مفصل معانی مراجعه شود.

ندا طلب متکلم است توجه مخاطب (منـادی) را وادوات آن در فارسی «الف» درآخر و : ای، ایا، یا، در اول اسم است :

توانگرا دل درویش خود بدست آور
که‌کان گوهرو گنج‌درم نخواهدماند.
(حافظ)

ای دل من ترا بشارت‌باد که‌ترامن بدوست‌خواهم‌داد
(فرخی)

ایا شنیده هنرهـای خسروان بخبر
بیا زخسرو مشرق عیان ببین تو هنر
(عنصری)

الایا خیمگی خیمه فروهل که‌پیش آهنگ‌بیرون‌شدزمنزل
(منوچهری)

ونیز ممکن است حرف ندارا ذکرنکنند مـانند :

صبا بلطف بگو آن نگار رعنـا را
که سر بکوه و بیابان نهاده‌ای مارا
(حافظ)

علاوه برقصد خطاب که منظوراصلی از نداست ممکن‌است آن را

گاهی برای اظهار مسرت بکار برند مانند :

خوشا باد سحر گاهی که بر گلبن گذر دارد
که هرفصلی وهروقتی یکی حال دگر دارد
(عمعق)

و گاه برای اظهار اندوه ودرد وتحسر مانند :

ای دریغا دل من کان صنم سیمین بر
دل من برد ومرا ازدل او نیست خبر
(فرخی)

دریغا که برخوان احسان‌عمر دمی‌چند خوردیم و گفتند بس
(سعدی)

اکنون تودوری از من ومن زنده مانده‌ام
سختا که آدمی است بر احداث روزگار
(عمعق)

ززندان بایوان گذر کرد زال برو زار بگریست فرخ همال
که زا را دلیرا گوا رستما نبیرهٔ گو نامور نیر ما
(فردوسی)

دعا طلب چیزیست بطریق خواهش و در فارسی نوع خاص آن فعل مضارع التزامی است که باالفی در ماقبل آخر استعمال شود خواه باایجاب وخواه بسلب مانند :

همیشه مجلس او با نشاط وشادی باد
سرای دشمن او باخروش و نالهٔ زار
(فرخی)

مبیناد چشم کس این روزگار　　زمین باد بی تخم اسفندیار

(فردوسی)

وممکن است بصورت دیگر نیز آید چنانکه «بدی» بمعنی بواد در این بیت :

بدو گفت شاها انوشه بدی　　بگیتی ترا فره ایزدی

(فردوسی)

۶ ـ وصل وفصل

وصل وصل عبارتست از اتصال دوجمله بوسیلهٔ ادات عطف ودرفارسی برای عطف معمولا «واو» بکار میرود وعموماً مقصود از عطف مشارکت دو یاچند چیز است دریك حکم. در موارد ذیل عطف لازمست:

۱ ـ وقتی که چند مفرد بایکدیگر درامری مشارکت دارند. عطف دراین مورد مقتضی مشارکت مفرد اول است بامفرد دوم مانند :

تو وتسبیح ومصلی وره زهد و ورع

من ومیخانه وسالوس وره دیر و کنشت

(حافظ)

۲ ـ هرگاه چندجمله ازحیث خبر وانشاء متحد باشند :

مگوی ومنه تا توانی قدم　　زاندازه بیرون وزاندازه کم

(سعدی)

ادب مگیر وفصاحت مگیر وشعر مگیر

نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز

(رودکی)

۳ـ درموردیکه برای یك مسندالیه چند مسند باشد مانند :

سالها دل طلب جام جم ازما میکرد
وآنچه‌خودداشت‌زبیگانه‌تمنی‌میکرد
بیدلی در همه احوال خدا بـا او بود
او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد
(حافظ)

افسر سیمین فرو گیرد زسر کوه بلند
بازمیناچشم‌وزیباروی ومشکین‌سرشود
(عنصری)

بخندید وبگریست مردخدای عجب‌ماند سنگین‌دل تیره‌رای
(سعدی)

٤ـ درموردیکه برای‌چند مسندالیه یك مسندباشد واین هنگامی است که همهٔ آنها درحکم متحد باشند وپیداست که در این مورد همه را بیکدیگر عطف وافعال‌را بقرینه حذف میکنند مانند :

مگر مشاطه بستان شدند بادوسحـاب
که این‌ببستش پیرایه وآن گشادنقاب
(مسعودسعد)

ابر وباد ومه وخورشید وفلك درکارند
تـاتو نانی بکف آری وبغفلت نخوری
(سعدی)

٥ـ هنگامیکه جملهٔ دوم نتیجه وحاصل جملهٔ اول باشد مانند :

خود کشته عاشقان را در خونشان نشانده
وآنگاه بر جنازهٔ یك یك نماز کرده
(مولوی)

فاش میگویم واز گفتهٔ خود دلشادم
بندهٔ عشقم واز هردو جهان آزادم
(حافظ)

فصل هنگامیکه عواملی برای اتصال دوجمله نباشد آن ها را فصل کنند یعنی بدون واو عطف آورند ولی گاه در مواردیکه عطف لازمست ازآوردن واو عطف خودداری میشود واین درصورتیست که اتحاد دویاچندجمله تادرجه‌یی واضح باشد که حاجتی بایراد واوعطف احساس نشود (کمال اتصال) چنان که دراین شواهد میبینیم :

ربع ازدلم پرخون کنم اطلالرا جیحون کنم
خاك‌دمن گلگون کنم ازآب چشم خویشتن
(معزی)

بخت جوان دارد آن که باتوقرین است
پیر نگردد که در بهشت برین است
(سعدی)

وهمچنین درموردیکه دوجمله مختلف باختلاف تام باشند (کمال انقطاع) مانند :

روز هر روزی بیفزاید چو عمر شهریار
بوستان چون بخت‌او هرروز برناترشود
(عنصری)

ونیز وقتیکه دوجمله ازحیث انشاء وخبر مختلف باشند مانند:

حمله مان پیدا و ناپیداست باد
جان فدای آن که ناپیداست باد
(مولوی)

چون بحث دقیق در موارد مختلف وصل وفصل وعلل واسباب آن از حوصلهٔ این مختصر خارج است خواننده را بکتب مفصل معانی وبیان رهبری میکنیم:

۷ـ ایجاز واطناب ومساوات

معنایی را که گوینده در ذهن دارد بسه‌وجه میتواند ادا کند: یا بطریق اختصار، یابطریق تفصیل واطناب، ویابوجه مساوات‌درمعنی ولفظ. ازاین راه بحث درسه مبحث ایجاز واطناب ومساوات پیش میآید.

الف ـ ایجاز ایجازعبارتست‌ازبیان مقصودومعنی در کوتاهترین لفظ و کمترین عبارت مشروط بر آنکه رسانندهٔ مقصود باشد و این معنی در کلام غالب فصحا مشهود است مانند:

پی‌مصلحت مجلس آراستند / نشستند و گفتند وبرخاستند
(فردوسی)

بنام خداوند جان و خرد / کازین بر تر اندیشه بر نگذرد
خداوندنام وخداوندجای / خداوند روزی ده رهنمای
(فردوسی)

تا بحشر ای دل ارثنا گفتی / همه گفتی چو مصطفی گفتی
(سنائی)

گذاشتیم و گذشتیم و آمدیم وشدیم
تو شادباش وبکن نوش بادهٔ روشن
(عمعق)

شرط عمدهٔ ایجاز آنست که بارکان کلام آسیبی نرسد ووضوح و روشنی آن محفوظ ماند ویا بعبارت دیگر کلام از باب قواعد صرفی ونحوی درست باشد وازحیث مفهوم ومعنی واضح. ایجاز بردونوع است : ایجاز قصر و ایجاز حذف. ایجاز قصر ادا کردن معنی بسیار است بلفظ کم چنانکه در شواهد مذکور دیده ایم. ایجاز حذف عبارتست از حذف چیزی از کلام بنحوی که فهم آن دشوار نباشد مانند :

بفرمود جستندو بستند سخت　　بخواری فگندند در پای تخت
(سعدی)

خویشتن را وداع کن رستی　　عقد با حور بیگمان بستی
(سنائی)

در ایجاز حذف همچنان که گفتیم شرط عمده روشن بودن اجزائی از کلام ویا کلامیست که حذف کرده‌اند و اگر چنین نباشد فهم معنی دشوار و کلام مبهم وتاریك خواهد بود چنانکه دراین بیت میبینیم :

دل آسوده‌یی داری چه میپرسی زآرامم
نگین را در فلاخن مینهد بیتابی نامم
(صائب)

ودر این صورت ایجاز را مخل گویند.

ب-اطناب آوردن الفاظیست زائد برمعنی وزیاده براقتضای تفهیم مرام و آن ممکن است بمقاصد ذیل انجام گیرد :

۱ـ بقصد ایضاح بعداز ابهام مانند :

فرش عمرت نوشته در شومی   این دو فراش زنگی ورومی

(سنائی)

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

(حافظ)

دوچیزاست شایسته نزدیك من   رفیق جوان ورحیق کهن

(بهار)

۲ـ بقصد تأکید از طریق تکرار مانند :

ای خداوندان مال‌الاعتبار الاعتبار   ای خداوندان‌قال‌الاعتذارالاعتذار

(سنائی)

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی

وزین آیین بیدینان پشیمانی پشیمانی

(سنائی)

الحذار ای غافلان زین وحشت آباد الحذار

الفرارای عاقلان زین دیو مردم الفرار

(جمال‌الدین‌اصفهانی)

۳ـ ذکر خاص بعدازعام :

برستار امرش همه چیز و کس   بنی‌آدم ومرغ و مور و مگس

٤ـ تتمیم و آن‌آوردن کلامیست من‌باب مبالغه وتمام کردن مقصود گوینده از کلام مقدم مانند :

هرگز نباشد از تن و جانت عزیزتر
چشمم که درسراست وروانم که‌درتن‌است
(سعدی)

۵- تکمیل و آن آوردن کلامی‌است برای رفع توهم نسبت بمقصود گوینده در کلام مقدم مانند:

فگند رمح تو درساعتی‌از آن‌مردم — ربود تیغ تو درساعتی از آن‌لشکر
هزار جوشن وتن در میانهٔ جوشن — هزار مغفر و سر در میانهٔ مغفر
(معزی)

۶- اعتراض و آن‌آوردن کلامی است بعداز کلام مقدم بقصدی غیر ازتتمیم یاتکمیل مانند:

مشتاقی ومهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی
(حافظ)

پیر پیمانه‌کش ما که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن ازصحبت پیمان‌شکنان
(حافظ)

واین همان است که درعلم بدیع آن‌را بنام حشو مورد مطالعه قرار دهند وبحشو ملیح وحشو متوسط وحشو قبیح‌تقسیم کنند.

ج - مساوات یعنی آوردن لفظ باندازهٔ معنی و برعکس. البته دقت در مساوات لفظ بامعنی باعث روشنی معنی و

وضوح آن میشود وازاین جهت کلامی که باحفظ سادگی در آن مساوات هم بکار رود از باب رسانیدن مقصود متکلم بسیار مناسب و بالنتیجه بلیغ است. بیشتر ونزدیك بتمام اشعار فارسی قرن چهارم و پنجم دارای همین صفت است.

بیان

بیان درلغت بمعنی کشف وتوضیح است ودراصطلاح ادبا عبارتست از مجموع قواعد وقوانینی که بوسیلهٔ آن آوردن یك معنی براههای مختلف شناخته شود. راههای مختلفی که شاعر یا نویسنده برای بیان مقصود انتخاب میکند برخی روشن وواضح و بعضی خفی وپوشیده است. بنابراین ممکن است گاه کلام یا کلمه‌یی را که بوسیلهٔ آن ادای مقصود میکنند درمعنی حقیقی خود آورند و گاه ممکن است معنی مقصودرا از طریق تشبیه یامجاز واستعاره ویا کنایه ادا کنند وهریك ازینها از لحاظ وضوح وخفا بایکدیگر فرق دارند وبرای توضیح این اصل قبلاً باید در مقدمه چندنکته را مذکور داریم:

۱- هرلفظی‌را معنایی‌است که برای بیان‌آن وضع شده است معنی را موضوع‌له ولفظ را موضوع گویند.

۲- اگر لفظ را درمعنی‌موضوع‌له استعمال کنند ودرموقع‌استعمال تصرفی درآن ننمایند آنرا حقیقت گویند وحقیقت یاعقلی است یالغوی. حقیقت عقلی عبارتست ازاسناد فعل بفاعل‌حقیقی وحقیقت لغوی عبارتست ازاستعمال لفظ درمعنی واقعی خود.

۳- اگر لفظ را درغیر معنی موضوع‌له استعمال ودرموقع استعمال هم‌تصرفی‌درآن نمایندآنرا تشبیه ومجازیااستعاره و کنایه گویند.استعمال لفظ درغیرمعنی موضوع‌له طبعاً باقرینه‌یی همراهست. اگر قرینه مانع‌از

ارادهٔ معنی موضوع‌له باشد دراین‌صورت مجاز واستعاره است والا کنایه یا تشبیه . بدین ترتیب بیان منحصر میشود به سه مبحث : تشبیه ، مجـاز و استعاره، کنایه.

۱ ـ تشبیه

تشبیه مشارکت‌دادن دوطرف است دریك امر یادروصفی ازاوصاف، باالفاظ خاص ومعین مانند : «علم درهدایت چون نور است» . دراین مثال سه‌جزء وجود دارد : اول علم، دوم نور، سوم هدایت. علم را «مشبه» ونوررا «مشبه‌به» (طرفین‌تشبیه) وهدایت را که امری مشترك‌درطرفین تشبیه‌است «وجه شبه» و«چون» را ادات تشبیه گویند.

الف ـ ادات تشبیه برای مانند کردن مشبه بمشبه به بادوات والفاظی محتاجیم تاتشبیه بیاری‌آنها صورت گیردوچنانکه در مثال مذکور دیده میشود برای تشبیه علم بنور لفظ «چون» بکار رفته است. این‌لفظ والفاظ نظیرآنرا ادات تشبیه گویند.

ادات تشبیه درزبان فارسی بسیار است وبعضی از آنها عبارتند از : چون ، چو ، همچون ، همچو، مانند، همانند ، بسان ، مثل، مانند، مثال، بصورت، بکردار، کردار، چنان، مانا، بمثل ، پنداری، گویی، گفتی وامثال اینها. دراین‌ابیات برخی ازادات تشبیه دیده میشود :

فلك چوچشمهٔ‌آب و مه‌نواندروی   بسـان ماهی‌زرین میان‌چشمهٔ‌آب
(عمعق بخارایی)

تنم‌چون سایهٔ مویست ودل چون دیدهٔ موران
زهجر غالیه مویی که چون موران میان دارد
(عمعق بخارائی)

لاله بر شاخ زمرد بمثل قدحی‌ازشبه ومرجان‌است

(انوری)

زخوشی باغ همچون دلبران‌شد زخوبی‌شاخ‌همچون اختران شد

(فخرالدین گرگانی)

جهان بصورت دریای قیر گشته درست

گرفته موجش بالای آسمان چو غمام

مجره گشته بکردار مسندی ز بلور

سپهر گشته بکردار گنبدی زرخام

شب سیـاه برافگنـد طیلسان سیـاه

خطیب وار بمنبر برآمد آن هنگام

تو همچو بیت‌المعموری و همه قومت

همیشه در تو چو روحانیان گرفته مقام

(عمعق)

وآن‌آمدن ابر گسسته نگرازدور ما ناز کلنگان‌پرا گنده‌قطاریست

(فرخی)

پدید آمد هلال از جانب کوه بسان زعفران آلوده محجن

چنان‌چون دوسرازهم‌باز کرده ز زر مغربی دست آورنجن

(منوچهری)

از سم مرکبان شده مانند غار کوه

وازشخص کشتگان شده مانند کوه غار

(وطواط)

ممکن است بجای ادات تشبیه فعلی مفید معنی تشبیه آرند مثل «ماند» درین رباعی ازازرقی:

پیچیدن افعی بکمندت ماند / آتش بسنان دیو بندت ماند
اندیشه برفتن سمندت ماند / خورشید بهمت بلندت ماند

وپنداری درین بیت منسوب برودکی:

بیارآن می که پنداری روان یاقوت نابستی
ویا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی

وگویی درین بیت ازفرخی:

بشب درباغ گویی گل چراغ باغبانستی
ستاك نسترن گویی بت لاغر میانستی

انواع تشبیه باعتبار ادات آن

ممکن است درکلام اداث تشبیه ذکر نشود درین صورت تشبیه را مؤکد یا کنایت گویند مثل:

روی او ماهست اگر برماه مشك افشان شود
قد او سرو است اگر بر سرو لالستان بود
(عنصری)

واگر ادات تشبیه مذکور باشد تشبیه را مرسل یاصریح گویند.

ادات تشبیه بنابرترتیب کلام باید دروسط باشد ولی گاه ممکن است مقدم وگاه مؤخر ازطرفین تشبیه آورده شود.

طرفین تشبیه وانواع تشبیه باعتبار آن

طرفین تشبیه یعنی مشبه ومشبه‌به ممکن است هردو حسی باشند ویاهردو عقلی ویامختلف.

مراد ازحسی آنستکه بیکی ازحواس درك شودمثل:

گشت لاله زخون دیده رخم	شد بنفشه ز زخم دست برم
(مسعودسعد)

گاه ممکن‌است یکی ازطرفین تشبیه هیأتی‌باشد مرکب ازاجزاء حسیه که اجزاءِ آن محسوس وموجود باشند ولی هیأت ترکیبی‌درخارج وقوع نیابد واینرا تشبیه خیالی گویند مانند :

هواچو بیشهٔالماس گردد ازشمشیر	زمین‌چوپیکرمفلوج گردداززلزال
(عمعق)

هلال‌عید پدید آمدا زسپهر کبود	چوشمع‌زرین‌پیش‌زمردین‌محراب
(عمعق)

مراد ازعقلی آنست که بهیچ‌یك ازحواس محسوس‌نباشد مثل‌تشبیه خرد بجان درین‌بیت:

خرد همچو جانست زی هوشیار	خرد را چنین خوار مایه مدار

گاه ازطرفین تشبیه یکی عقلی ودیگری حسی است مانند :

اندیشه برفتن سمندت ماند	خورشید بهمت بلندت ماند
(ازرقی)

بتقسیم دیگر طرفین تشبیه یاهردو مفردند مثل :

زمین برسان خون آلوده دیبا	هوا برسان مشك اندوده‌مشتی
(دقیقی)

ویاهردو مرکبند یعنی هیأت حاصله ازچندجزء بهیأت حاصله از چندجزءِ دیگر تشبیه می‌شود مانند :

عنان بر گردن سرخش فگنده	چو دو مار سیه برشاخ چندن
(منوچهری)

ویامختلفندمثل‌تشبیه خورشید به‌خون‌آلوده دزدی که سرازمکمن برآرد، دراین‌بیت ازمنوچهری :

سر از البرز برزد قرص خورشید چو خون‌آلوده دزدی سرزمکمن

انواع تشبیه باعتبار تعداد طرفین

از حیث تعدد طرفین تشبیه علمای بیان آنرا بتقسیماتی منقسم ساخته‌اند وازآن‌جمله است : تشبیه ملفوف ـ وآن چنانست که چند مشبه را که درکلام است باهم آورند ومشبه به هریك را نیز باهم جداگانه ولی بترتیب مذکور دارند مثلاً بگویند «قد ورخسار او چون سرو وماه‌است» چنانکه درین‌بیت ازرقی‌دیده میشود :

از گل و ابر آسمان و زمین پر طاووس گشت وپشت پلنگ

تشبیه‌مفروق ـ وآن‌چنانست که مشبه ومشبه به‌متعدد ولی‌هرمشبهی بامشبه به‌خود باشد مثل :

ازبس بنفشه چون کف نیل‌است جویبار

وز بس شکوفه چون تل سیم‌است آبدان

(ازرقی)

تشبیه‌تسویه ـ آنست که چندمشبه را بیك‌مشبه به‌تشبیه کنندمثل:

نقش خورنق است همه باغ و بوستان

فرش ستبرق است همه دشت و کوهسار

(عمعق)

یعنی باغ و بوستان‌چون نقش خورنق است ودشت‌و کوهسار چون فرش ستبرق.

تشبیه جمع ـ خلاف تشبیه تسویه است وآن چنانست که یك مشبه را بچند مشبه‌به تشبیه کنند مثل:

من همچو خار و خاکم وتو آفتاب وابر
گلها و لاله ها دهم ار تربیت کنی

این اقسام تشبیه که تاکنون نام بردیم برخی از انواع آنست که علمای بیان آورده‌اند اما ادبای فارسی‌زبان انواع‌دیگری نیز برای تشبیه ذکر کرده‌اند واز‌آن‌جمله است :

تشبیه مشروط ـ وآن چنانست که حرف شرط درتشبیه بکار برند و یکی ازطرفین تشبیه را مشروط سازند مثل :

ماند بصنوبر قد آن سر و سمنبر
گر سوسن آزاد بود بار صنوبر
(عنصری)

بموی مانم اگر موی راست جان ببدن
بمور مانم اگر مور راست حسن مقال

تشبیه معکوس ـ وآن چنانست که دوچیزرا دوبار بهم تشبیه کنند چنانکه‌هریك‌یکبارمشبه‌وبار‌دیگرمشبه‌به شود مثل :

پشت زمین چو روی فلك گشته از سلاح
روی فلك چو پشت زمین گشته از غبار

از سم مرکبان شده مانند غار کوه
وز شخص کشتگان شده مانند کوه غار

باحلم او زمین گران چون هوا سبك
باطبع او هوای سبك چون زمین گران
(ازرقی)

تشبیه مضمر یا اضمار ـ آنست که گوینده کلام را بظاهر بسیاق تشبیه نیاورد وچنان نماید که به‌تشبیه نظر ندارد ولی‌حقیقة مراد او تشبیه باشد. مثل این رباعی ازامیر معزی :

گر نور مه و روشنی شمع تراست　　این‌کاهش‌وسوزش‌من‌از بهر‌چراست
گرشمع تویی‌مرا چرابایدسوخت　　ور ماه تویی مرا چرا باید کاست

یعنی روی تو بشمع وماه میماند ودرین‌جا مشبه محذوف است.

تشبیه تفضیل ـ آنست که پس از تشبیه مشبه را که باید در معنی تشبیه از مشبه‌به ضعیفتر باشد بوجهی قویتر نشان دهند واورا از مشبه‌به بالاتر تصور کنند مثل این‌بیت:

یکی دختری داشت خاقان چوماه　　کجا ماه دارد دو چشم سیاه

وجه شبه وانواع تشبیه باعتبار آن

وجه شبه یا مفرد است ویا مرکب وجه شبه را درصورتی مرکب گویند که منتزع از امور متعدد باشد ودرین‌صورت تشبیه را تمثیل نامند مثل:

همی گردید گرد قطب جدی　　چو گرد بابزن مرغ مسمن
بنات‌النعش گرد او همی گشت　　چواندر دست مرد چپ فلاخن
(منوچهری)

دربیت اخیر حالت حاصله از گردش شیء ممتد ازچپ براست وجه شبه قرار گرفته است ودرین‌بیت ازناصرخسرو:

بنگر بستاره که دوانست پی دیو　　چون‌زر گدازیده که‌برقیر‌چکانیش

وجه شبه هیأت حاصله از حرکت سریع جسم تابناك در میان تاریکی است .

وجه شبه یا در کلام مذکور است ودرین صورت تشبیه را مفصل گویند مثل :

ای بحسن‌وبلطافت چو گل‌یاسمنا ــ وی بلب لعل بدخشان‌وعقیق یمنا

ویاغیر مذکور است ودرین صورت تشبیه را مجمل نامند. چون تشبیه مانند کردن مشبه بمشبه‌به و بعبارت دیگر مشترك ساختن چیزی است یاچیز دیگری که دریکی از صفات مشهورتر وقوی‌تر باشد، بدین جهت عدم تساوی بین طرفین تشبیه شرط، ولازم است وجه شبه در مشبه‌به ازمشبه اقوی واظهر باشد.

۲ - مجاز

مجاز عبارتست از استعمال لفظ در غیر معنی موضوع‌له با وجود قرینه‌یی که مانع ازارادهٔ معنی‌اصلی باشد وشرط نقل‌معنی‌اصلی(حقیقی) بمعنی غیر اصلی(مجازی) وجود مناسبتی بین‌آندو هست واین‌مناسبت را «علاقه» گویند. وقتی مثلاً گفتیم :

جهان دل نهاده براین داستان ــ همان بخردان و همان راستان

(فردوسی)

کلمهٔ جهان را بمعنی غیر موضوع‌له یعنی « جهانیان » استعمال کردیم اما این استعمال بادوشرط صورت گرفته است اول با وجود قرینهٔ «دل نهادن برداستان» که علامت ونشانهٔ‌آنست که کلمهٔ جهان درغیر معنی اصلی خود استعمال شده است زیرا جهان درصورت ارادهٔ معنی حقیقی نمیتواند دل برچیزی نهد. دوم با وجود مناسبت و علاقه‌یی بین جهان و جهانیان و آن علاقهٔ حال و محل است. علاقه‌هایی که ممکن است بین

معانی حقیقی و مجازی وجـود داشته باشد بسیار است و مهمترین آنها عبارتند از :

۱- علاقهٔ کلیّت و جزئیّت مثل استعمال سر و ارادهٔ موی سر درین بیت جامی :

سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم
وزین درخت همین میوهٔ غمست برم

۲- علاقهٔ لازمیّت وملزومیّت مثل علاقهٔ میان آتش و گرمی-آفتاب ونورآفتاب وامثال اینها ومانند علاقهٔ میان پای وپایداری دراینکه گویند: «فلان را دردوستی پای نیست».

۳- علاقهٔ حال ومحل مثل استعمال جهان وارادهٔ جهانیان دراین بیت :

جهان انجمن شد برتخت اوی فرو مانده از فره بخت اوی
(فردوسی)

۴- علاقهٔ مشابهت مثل استعمال سرو و ارادهٔ قامت موزون در این دوبیت :

ماند بصنوبر قد آن سرو سمنبر گر سوسن آزاد بود بار صنوبر
(عنصری)

سیه زلف آن سرو سیمین من همه تاب وپیچاست و بند وشکن
(فرخی)

هنگامیکه مجاز دارای علاقهٔ مشابهت باشدآنرا استعاره گویند. علاوه براین علائقی دیگر مانند علاقهٔ سببیت، علاقهٔ آلیت، علاقهٔ عموم و خصوص، علاقهٔ ماکان وعلاقهٔ مایکون هم میان معنیٔ حقیقی و مجـازی ممکن است وجود داشته باشد.

مجاز را بمجاز شرعی وعرفی وعقلی ولغوی تقسیم میکنند و این دوقسم اخیررا میتوان درادبیات مورد استعمال قرار داد.

مجاز عقلی اسناد فعل است بغیر فاعل حقیقی خود مثال :

سحاب گویی یاقوت ریخت برمینا نسیم گویی‌شنگرف بیخت‌برزنگار

مجاز لغوی استعمال لفظ (یا جمله) است درغیر معنی موضوع‌له چنانکه گذشت و بنابرهمین تعریف که دیدیم مجاز لغوی ممکن است در یك کلمه و یادریك جملهٔ مرکب باشد ودرصورت اخیر جمله درغیرمعنی واقعی‌خود استعمال‌میشود. مجاز لغوی منقسم میشود بمجاز مرسل(مفرد ومرکب) ومجاز بالاستعاره (مفردومرکب). مجاز بالاستعاره همانست که بنام استعاره جداگانه مورد بحث قرار میگیرد.

٣ـ استعاره

همچنانکه درشرح مجاز دیده‌ایم استعاره درحقیقت نوعی از مجاز است ولی شرط آن وجود علاقهٔ مشابهت است بین معنی حقیقی ومجازی. مثلاً وقتی میگوییم « سرو خرامان » پیداست که درآن کسیرا که قد موزون داشته باشد اراده میکنیم ودرحقیقت چنانست که گفته باشیم « کسی که قد او چون سرو است» وآنگاه مشبه را حذف کرده و مشبه‌به را جانشین‌آن نموده باشیم. بنابراین‌تناسب وعلاقهٔ میان قد موزون وسرو شباهت آنهاست بیکدیگر. بدین‌ترتیب مشاهده میکنیم استعاره ازطرفی مجاز واز طرفی تشبیه است ، مجازیکه علاقهٔ آن مشابهت باشد وتشبیهی که یکی‌ازطرفین‌تشبیه را درآن حذف کنند. امااستعاره ازتشبیه شدیدتر است چه درتشبیه همیشه باید مشبه‌به ازمشبه اقوی باشد و بنابراین‌نه‌تنها

مشبه نمیتواند با مشبه‌به متحد باشد بلکه باید از آن ممتاز گردد لیکن در استعاره حال خلاف این است چنانکه وقتی بگوییم شیر واز آن مرد شجاع اراده کنیم‌درحقیقت چنانست که بگوییم مردی‌شجاع که درشجاعت چون شیر است، ولی بعد برقوت مشابهت بیفزاییم وبگوییم مشبه‌تاحدی در داشتن صفت شجاعت ممتاز است که میان او ومشبه‌به هیچگونه فرقی نیست وبعبارت دیگر مشبه از حیث قوت عین مشبه‌به است. دراستعاره سه رکن وجود دارد : مستعارمنه (مشبه‌به) ـ مستعارله (مشبه) ـ مستعار (لفظ منقول) . وجه شبه را دراستعاره جامع گویند واستعاره باعتبار هریك از اینها به‌تقسیماتی منقسم میگردد:

استعاره باعتبار طرفین اگر مشبه‌به یعنی مستعارمنه در کلام ذکرشود آنرا استعارهٔ تصریحیه گویند مثل :

یکی درخت گل اندر میان خانهٔ ماست
که سروهای چمن پیش قامتش پستند
(سعدی)

ستاره‌یی بدرخشید وماه مجلس‌شد　　دل رمیدهٔ مارا انیس و مونس شد
(حافظ)

واگر مستعارله یعنی مشبه را ذکر کنند ومستعارمنه را حذف نموده یکی‌ازلوازم‌آنرا در کلام مذکوردارند استعاره را استعارهٔ بالکنایه گویند مانند :

آب درجوی عدل گشت گلاب　　نوش در کام ظلم شد افیون

«کام ظلم» استعارهٔ بالکنایه است یعنی شاعر ظلم را تشبیه کرده است بموجودی که صاحب‌کام باشد واحساس طعم خوب و بد کند آنگاه

مشبه به را حذف کرده وتنها یکی ازلوازم آنرا برجای گذاشته است.

استعارهٔ ازحیث لفظ مستعار

از حیث لفظ مستعار استعاره را باستعارهٔ اصلیّه و تبعیّه وتصریحیّهٔ تبعیّه منقسم میدارند.

استعارهٔ اصلیه آنست که لفظ مستعار اسم جامد باشد چون استعاره‌یی که دردو بیت منقول ازسعدی وحافظ دیدیم.

استعارهٔ تبعیه آنست که مستعار اسم مشتق یاحرف باشد واین نوع استعاره درزبان عربی بسیار است.

استعارهٔ تصریحیهٔ تبعیه آنست که مستعار فعل باشد چون: «رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر» که درآن «خبر میدهد» استعاره شده است برای «دلالت میکند» ومانند این بیت ازفرخی:

دل من همی داد گویی گوایی   که ازتو مرا هست روزی جدایی

که گواهی‌دادن برای‌احساس کردن‌وادراك کردن‌استعاره‌شده‌است.

استعاره ازحیث جامع

استعاره ازحیث جامع تقسیم‌میشود به‌قریب وبعید.

اگر جامع (وجه شبه) واضح وآشکار باشد یعنی بتوان‌آنرا بآسانی دریافت دراین‌صورت استعاره‌را قریب یعنی نزدیك بذهن والا بعید یعنی دورازذهن نامند.

مجاز مرکب بالاستعاره

مجاز مرکب بالاستعاره آنست که کلامی درغیر معنی موضوع‌له وباعلاقهٔ مشابهت و قرینهٔ مانع از ارادهٔ معنی‌حقیقی استعمال شود وچنین استعاره را استعارهٔ تمثیلیه گویند واین نوع استعاره درحقیقت همان مثل سائر است که در همهٔ زبانها وجود دارد وهمیشه در غیر معنی حقیقی جمله وبرای رسانیدن‌مقصودی‌غیرازآنچه ازظاهرعبارت برمی‌آیداستعمال‌می‌شودمثل:

ایکه بر چرخ ایمنی زنهار «تکیه برآب کرده‌یی‌هشدار»
نه برادر بود به نرم و درشت که برای شکم بود هم پشت
چون کم آید براه توشهٔ تو « بنگرد با کلاه گوشهٔ تو »
(سنائی)

تکیه برآب کردن یعنی‌کاربیهوده کردن ویا (به) کلاه گوشهٔ کسی نگریستن یعنی تحقیر کردن وی · بنابراین مقصود ازایندوجمله غیر از آنست که ازظاهر آنها برمی‌آید وهمچنان است دراین جمله : «باد صبا عنان گشاده ورکاب گران کرده می‌آمد» (کلیله‌ودمنه) که عنان گشاده و رکاب گران کرده هردو بمعنی سریع استعمال شده‌است. این‌نوع استعاره را در کتاب‌های لغت فارسی‌بغلط کنایه دانسته‌اند.

٤ ـ کنایه

درمقدمهٔ بیان دیده‌ایم که کلمه یا کلام اگر در غیر معنی حقیقی استعمال‌شود بردوقسم است: یاقرینه‌یی که درمیان‌است مانع ازارادهٔ‌معنی موضوع له میشود دراینصورت آنرا مجاز واستعاره گویند ویا مانع ازارادهٔ معنی اصلی نیست ودراینصورت یا تشبیه است ویا کنایه.

کنایه درلغت عبارتست ازتعریض وترك تصریح ودر اصطلاح علمای بیان استعمال لفظ و ارادهٔ لازم معنی آنست. بعبارت دیگر کنایه عبارتست ازآنکه لفظی را استعمال وبجای معنی اصلی یکی از لوازم آن معنی را اراده کنند مانند «دراز گردن» و «بالا کشیده» دراین مثال : « این فصول بااشتر دراز گردن وبالا کشیده بگفتند » (کلیه ودمنه). در اینجا ذکر دراز گردن وبالا کشیده برای معنی اصلی آن نیست بلکه لازمهٔ آندو

یعنی حمق است زیرا در عرف عام درازی گردن و بلندی قامت نشانهٔ حماقت است. دراز گردن و بالا کشیده را در این مثال «مکنی» و حمق را «مکنی عنه» گویند.

کنایه را باعتبار مکنی‌عنه به کنایهٔ قریب و کنایهٔ بعید تقسیم میکنند. کنایهٔ قریب آنست که انتقال از کنایه بمکنی‌عنه بغیر واسطه و بسهولت دست دهد چنانکه درمثال فوق دیده‌ایم؛ و کنایهٔ بعید آنکه انتقال از کنایه بمکنی‌عنه باچند واسطه یابدشواری امکان یابدمانند: «بیچاره را بااین دمدمه در کوزهٔ فقاع کردند» در کوزهٔ فقاع کردن کنایه است از تحمیق و اغفال زیرا نتیجهٔ نوشیدن فقاع مستی ونتیجهٔ مستی غفلت و بی‌خبری است و همچنین است در این عبارت: «دیو آزرا درشیشه کرد» درشیشه کردن بمعنی مخذول ومنکوب کردن و کنایه ازعمل معروف ساحران است

پایان

آثار دیگر مؤلف که جداگانه بطبع رسیده است

۱ ـ حماسه سرایی در ایران، ازقدیمترین عهد تاریخی تاقرن چهاردهم هجری چاپ اول ودوم

۲ ـ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. ازآغازعهداسلامی تامیانهٔقرن پنجم‌هجری، مجلد اول چاپ اول ودوم.

۳ ـ تاریخ‌ادبیات‌درایران. مجلد اول ازآغاز عهد اسلامی تا میانه‌قرن پنجم هجری، چاپ اول ودوم

۴ ـ تاریخ ادبیات درایران. مجلددوم، ازمیانهٔ قرن پنجم تااوایل قرن هفتم هجری که بزودی انتشارخواهد یافت.

۵ ـ جشن نامهٔ ابن سینا. مجلد اول شرح احوال وآثار وعقاید وآراء ابن‌سینا باترجمهٔ فرانسهٔ آن، ومجلدات‌دوم وسوم وچهارم.

۶ ـ اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. باتصحیح و مقابلهٔ نسخهٔ‌استانبول بانسخ پترزبورگ و کپنهاگ و مقدمه وفهارس.

۷ ـ دانشهای یونانی درشاهنشاهی ساسانی

۸ ـ مختصری درتاریخ‌تحول نظم‌ونثر پارسی. چاپ‌اول‌ودوم وسوم

۹ ـ اخوان‌الصفا

۱۰ ـ کیانیان. ترجمه‌ازآثار آرتور کریستن‌سن، که‌بزودی انتشار خواهد یافت.

۱۱ ـ مزدا‌پرستی درایران قدیم

۱۲ ـ رافائل. ترجمه ازآثار منثور لامارتین چاپ اول ودوم

۱۳ ـ مرگ سقراط. ترجمه ازآثار منظوم لامارتین،چاپ اول ودوم.

۱۴ ـ لایب‌نیتز. تحقیق‌دراحوال وعقایدوآثاراو.

۱۵ ـ ترجمهٔ رسالهٔ اقسام‌نفوس. ازابوعلی‌سینا باتصحیح متن کتابخانهٔ فاتح‌استانبول.

۱۶ ـ بهرام چوبین. ازروی‌ترجمهٔ تاریخ طبری باتصحیحات واضافات.

۱۷ ـ چهار مقاله. منتخب مقالهٔ‌اول ودوم ازچهار مقالهٔ نظامی عروضی با توضیح لغات

۱۸ ـ رستم واسفندیار. ازشاهنامهٔ فردوسی باتوضیح لغات.
(این سه کتاب اخیردرجزو سلسلهٔ‌شاهکارهای ادبیات فارسی انتشار یافته‌است)

۱۹ ـ مقالات‌متعدد درمجلات‌وجرائدداخلی‌وخارجی ازتاریخ۱۳۱۲ شمسی ببعد